

الخلاف بين العلماء: أسبابه وموقفنا

منه

اختلاف علما اسباب آن و موضع ما در قبال

این اختلاف

اختلاف علما اسباب آن و موضع ما در قبال این اختلاف

*

بسم الله الرحمن الرحيم (بنام الله رحمت گستر مهربان)

مقدمه

ستایش از آن الله است، حمد او را می گوئیم و از او یاری
و آمرزش می خواهیم، و به درگاهش توبه می کنیم،

و از بدی های نفس خویش و کارهای ناشایست خود به الله
پناه می بریم، آنکه الله هدایتش کند گمراهگری نخواهد داشت،
و آنکه گمراهش کند هدایتگری نخواهد یافت، و گواهی می
دهم که معبودی به حق نیست جز الله که تنها و بی شریک
است، و گواهی می دهم که محمد بنده و پیامبر اوست، درود
و سلام بسیار الله بر او و بر آل و اصحابش و همه کسانی باید
که به نیکی از آنان پیروی کنند.

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله - آن گونه که شایسته
پروا کردن از اوست - پروا کنید و جز در حال مسلمانی
نمیرید} [آل عمران: ۱۰۲].

{يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا
زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ
وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا} [النساء: 1]. {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

انْفُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا} [الأحزاب: 70-71].

{ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید [همان ذاتی] که شما را از یک تن آفرید و همسرش را [نیز] از او آفرید و از [نسل] آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکند؛ و از پروردگاری که به [نام] او از یکدیگر درخواست می کنید پروا نمایید، و از [گسستن] پیوند خویشاوندی بیرهیزید. بی گمان، الله همواره مراقب [و نگهبان] شماست} [نساء: ۱].

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله پروا کنید، و سخن درست [و حق] بگویید تا کارهایتان را برای تان اصلاح کند، و گناهان تان را بپامرزد، و هر کسی که از الله و پیامبرش اطاعت کند، یقیناً به کامیابی بزرگی نائل شده است} [احزاب: ۷۰-۷۱].

اما بعد:

شاید این موضوع برای بسیاری پرسشهایی را برانگیزد و شاید بپرسند: چرا به این موضوع پرداخته ای و چه بسا مسائل مهمتری در دین [برای مطرح کردن] باشد؟ اما این عنوان به ویژه در دوران ما ذهن بسیاری از مردم را به خود مشغول کرده است؛ نمی گویم در بین عوام، بلکه حتی در بین برخی از طلاب علم؛ چون در رسانه ها احکام دینی بسیاری مطرح و منتشر می شود، و اختلاف بین قول فلان عالم و عالمی دیگر برای بسیاری از مردم منبعی شده برای تشویش، به ویژه در

میان عموم مردم که درباره منشأ این اختلافات و دلایل آن چیزی نمی دانند؛ برای همین مناسب دیدم که با یاری خواستن از الله درباره این مسئله که جایگاه مهمی نزد مسلمانان دارد سخن بگویم.

از نعمت های الله تبارک و تعالی برای این امت این است که اختلاف بین آنها در اصول دین و منابع اصلی نبوده، بلکه اختلافشان در چیزهایی است که ضربه ای به وحدت واقعی مسلمانان وارد نمی سازد و این چیزی است ضروری.

مواردی که می خواهم درباره آن سخن بگویم را در چند بحث خلاصه کرده ام:

اولاً: آنچه همه مسلمانان بر اساس کتاب الله و سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دانسته اند این است که الله تعالی محمد - صلی الله علیه وسلم - را با هدایت و دین حق فرستاده است،

و این یعنی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - این دین را به شکل شافی و کافی تبیین نموده است، تبیینی که پس از ایشان نیاز به روشنگری بیشتری ندارد؛ زیرا هدایت با این معنا در منافات کامل با گمراهی در همه معانی آن است. و دین حق با این معنا منافای هر دین باطلی است که الله عزوجل آن را نمی پسندد. و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با هدایت و دین حق مبعوث شدند و مردم در دوران ایشان - که درود و سلام الله بر او باد - در هنگام اختلاف به ایشان رجوع می کردند؛ و بین آنان داوری می کرد و حق را در مورد اختلافشان بیان

می کرد، چه این اختلاف درباره کلام الله بود یا درباره احکامی که هنوز حکم آن نازل نشده بود، سپس بعد از آن قرآن برای تبیین آن نازل می شود، و چه بسیار این آیات را در قرآن می خوانیم که {از تو می پرسند} یعنی درباره مسئله ای از ایشان می پرسیدند، و سپس الله تعالی پاسخی شافی به پیامبرش می داد، و امر می کرد تا آن را به مردم برساند.

{از تو می پرسند چه چیز برایشان حلال شده است. بگو: چیزهای پاکیزه برایتان حلال گشته است و [همچنین] آنچه به کمک حیوانات شکاری [به دست می آورید؛ چرا] که آنها را با آنچه الله به شما آموخته است دست آموز می کنید. پس، از آنچه [خود نخورده اند و] برای شما گرفته اند بخورید و [به هنگام ذبح یا فرستادن حیوانات شکاری] نام الله را بر آن ببرید و از الله پروا کنید. بی گمان الله، حسابرسی سریع است} [مائده: ۴].

{از تو می پرسند چه چیزی انفاق کنند، بگو: مازاد [نیازمندی خود را]. الله این چنین آیات را برای شما روشن می سازد؛ باشد که بیندیشید} [بقره: ۲۱۹].

{از تو درباره [تقسیم] انفال [= غنائم جنگی] می پرسند؛ بگو: انفال از آن الله و پیامبر است؛ پس از الله پروا کنید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید، از الله و پیامبرش اطاعت کنید} [انفال: ۱].

{از تو درباره هلال های [ماه] می پرسند؛ بگو: آنها بیان اوقات [و تقویم طبیعی] برای مردم و [وسیله تعیین وقت] حج

هستند. و نیکوکاری آن نیست که [مانند دوران جاهلیت، در حال احرام،] از پشت خانه ها وارد شوید؛ بلکه نیکی آن است که شخص تقوا پیشه کند؛ [پس پرهیزگار باشید] و به خانه ها از درهایشان وارد شوید و از الله بترسید؛ باشد که رستگار شوید} [بقره: ۱۸۹].

{از تو درباره جنگ در ماه حرام [= محرم، رجب، ذی قعدة و ذی حجه] می پرسند؛ بگو: جنگ در آن [ماه، گناهی] بزرگ است و بازداشتن از راه الله و کفر ورزیدن به او و [جلوگیری از ورود مردم به] مسجدالحرام و بیرون راندن اهلش از آنجا، نزد الله [گناهی] بزرگتر است؛ و فتنه [ی شرک] از قتل بزرگتر است. و [ای مؤمنان، مشرکان] همواره با شما می جنگند تا اگر بتوانند، شما را از دینتان برگردانند؛ و هر یک از شما که از دینش بازگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت تباه می گردد و آنان اهل آتشند و همیشه در آن خواهند بود} [بقره: ۲۱۷].

و دیگر آیات.

اما پس از درگذشت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - امت درباره برخی از احکام شریعت اختلاف کردند، [البته] احکامی که اختلاف در آن به ویران شدن اصول شریعت و اصول منابع آن نمی انجامد.

اما این اختلافی است که ان شاء الله به بیان برخی از اسباب آن خواهیم پرداخت.

همه ما به یقین این را می دانیم که هیچ یک از علمایی که به علم و امانتداری شان اعتماد است به عمد و از روی قصد با آنچه کتاب و سنت بر آن دلالت دارد مخالفت نکرده است؛

زیرا کسانی که موصوف به علم و دینداری هستند قطعاً پیرو حق اند، و آنکه از حق پیروی می کند الله نیز راه او را [برای به دست آوردنش] آسان می گرداند،

واستمعوا إلى قوله تعالى: {وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ} [القمر: 17]، {فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى} [اللیل: 5-7].

به این سخن حق تعالی گوش فرا دهید که می فرماید: {و به تحقیق که قرآن را برای یادآور شدن [و پند گرفتن] آسان کرده ایم. پس آیا کسی هست که [از پندها و اندرزهای موجود در آن] پند بگیرد؟} [قمر: ۱۷]،

{پس آنکه عطا کرد و تقوا پیشه ساخت، و [وعدۀ الله و سخنان] نیک را تصدیق کند، به زودی انجام [کار خیر و] آسانی [= اعمال نیکو و انفاق در راه الله] را برایش میسر می کنیم} [لیل: ۵-۷].

اما برای این امامان هم امکان دارد که در احکام الله متعال دچار خطا شوند، اما نه درباره اصولی که قبلاً به آن اشاره کردیم، و این اشتباه امری است ناگزیر؛

زیرا انسان، همانگونه الله تعالی در این آیه بیان نموده: {و انسان ضعیف آفریده شده است} [نساء: ۲۸].

انسان در علم و ادراک خود دچار ضعف است، و این ضعف در زمینه احاطه و فراگیری دانش اوست، بنابراین ناگزیر در برخی از امور دچار خطای می شود،

اسباب اختلاف علما را که قصد سخن گفتن درباره آن را داریم را به شکل مجمل در این هفت سبب خلاصه خواهیم کرد، هر چند در حقیقت این اسباب بسیار است و دریایی است بی ساحل، و آنکه به اقوال علما آشنایی دارد از این اسباب گسترده مطلع است. این اسباب را به اجمال چنین است:

سبب نخست:

اینکه دلیل [شرعی] به مخالفی که در حکم خود اشتباه کرده نرسیده باشد.

این سبب مخصوص کسانی نیست که بعد از صحابه آمده اند، بلکه در میان صحابه و نسلهای بعد نیز ممکن است. دو مثال از این نوع [اختلافات] که در میان صحابه رخ داد.

نخست: بنابر آنچه در «صحیح بخاری» و غیره آمده، هنگامی که امیر المومنین عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - به شام سفر کرد، در اثنای مسیر به او گفتند که در آن سرزمین وبایی رخ داده، یعنی طاعون، پس ایشان توقف کردند و با صحابه - رضی الله عنهم - مشورت نمودند. ایشان از مهاجرین

و انصار مشورت خواستند و آنان بر دو رای اختلاف نظر کردند... و قول راجح و درست تر، برگشت بود.

در اثنای این تبادل و نظر و مشاوره، عبدالرحمن بن عوف که برای نیازی رفته بود و حضور نداشت رسید و گفت: نزد من در این باره علمی هست؛ شنیدم که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرمود:

«إذا سمعتم به في أرضٍ فلا تقدموا عليه، وإن وقع وأنتم فيها فلا تخرجوا فراراً منه»، «اگر شنیدید که در سرزمینی [طاعون] آمده به آنجا نروید، و اگر در حالی که در آنجا هستید [طاعون] واقع شد برای فرار از آن از آنجا بیرون نیایید»، این حکم بر کبار صحابه از مهاجرین و انصار پنهان مانده بود، تا آنکه عبدالرحمن بن عوف آنان را از این حدیث آگاه کرد.

مثالی دیگر: علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - و عبدالله بن عباس - رضی الله عنه - بر این نظر بودند که زن باردار اگر شوهرش در این مدت از دنیا برود بر اساس طولانی مدت عده می نشیند، [یعنی] یا چهار ماه و ده روز، یا [اگر مدت وضع حمل بیشتر از چهار ماه و ده روز است] تا پایان وضع حمل،

و اگر پیش از چهار و ماه و ده روز زایمان کرد عده اش بنابر نظر آنان به پایان نرسیده و باید تا پایان چهار ماه و ده روز منتظر بماند، و اگر چهار ماه و ده روز پیش از وضع حمل به پایان رسید، در عده می ماند تا زایمان کند؛

لأن الله تعالى يقول: {وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ} [الطلاق: 4].

زیرا الله تعالى می فرماید: {و عدّه زنان بار دار این است که بار خود را بگذارند} [طلاق: ۴].

و می فرماید: {و افرادی از شما که می میرند و همسرانی [غیر بار دار از خود] باقی میگذارند، [آن زنان برای ازدواج مجدد] باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند [و عده نگه دارند]} [بقره: ۲۳۴].

بین این دو آیه از یک وجه عموم و از وجهی دیگر خصوص وجود دارد و روش جمع بین آن دو، عموم و خصوص از وجه است، یعنی آنکه به همان شکلی رفتار شود که این دو آیه با هم جمع شود، و این امکان پذیر نیست مگر به همان روشی که علی و ابن عباس - رضی الله عنهما - انجام دادند، اما سنت بالاتر از آن است.

زیرا از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در حدیث سبیعه اسلامیّه ثابت است که «وی چند شب پس از درگذشت همسرش نفاس شد [یعنی دچار خون ریزی پس از زایمان شد] پس پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به ایشان اجازه ازدواج دادند»، یعنی آنکه بنابر آیه سوره طلاق که سوره نساء کوچک نامیده شده عمل کنیم،

و هی عموم قوله تعالى: {وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ} [سورة الطلاق: 4] ..

که عموم سخن الله تعالى است که می فرماید: {وَعَدَّةُ زَنَانٍ بَارِدَارٍ اَيْنَ اَسْتِ كِه بَارِ خُود رَا بَغْذَارِنْد} [طلاق: ۴]. و من شکی ندارم که اگر این حدیث به علی و ابن عباس می رسید قطعا بنابر آن رفتار می کردند، و به این رای نمی رفتند.

سبب دوم:

اینکه حدیث به شخص رسیده، اما به ناقل حدیث اعتماد ندارد (او را ثقه نمی داند) و به نظرش رای مخالف او قوی تر است، بنابر این آنچه را قوی تر دانسته پذیرفته است. دوباره [مانند مورد قبلی] این مورد خاص به کسانی که بعد از صحابه آمده اند نیست، بلکه حتی در بین خود صحابه رخ داده است.

هنگامی که همسر فاطمه بنت قیس - رضی الله عنها - ایشان را سومین طلاق (آخرین طلاق) داد، وکیل همسرش به عنوان نفقه در مدت عده برای او مقداری جو فرستاد، اما او از پذیرفتن جو سرباز زد و خشمگین شد و آن را نپذیرفت، پس اختلافشان را به نزد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بردند، پس پیامبر - صلی الله علیه وسلم - خطاب به ایشان فرمود که ایشان نه حق نفقه دارد و نه حق مسکن، زیرا از او بائن شده (طلاق غیر قابل برگشت) و زنی که بائن شده نفقه و مسکنی بر عهده همسرش ندارد، مگر آنکه باردار باشد؛

لَقَوْلِهِ تَعَالَى: {وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ} [الطلاق: 6].

زیرا الله تعالى می فرماید: {و اگر باردار هستند، نفقه آنها را بدهید تا وضع حمل کنند} [طلاق: ۶].

عمر - رضی الله عنه - با آن فضل و علم، این سنت از او پنهان مانده و برای آن زن حق نفقه و مسکن قائل بود، و حدیث فاطمه را بنا بر این احتمال که شاید فراموش کرده (و از روی فراموشی سخنی می گوید) را رد کرد، و گفت: «سخن پروردگارمان را برای سخن زنی که نمی دانیم آیا [به درستی] به یاد دارد یا فراموش کرده ترک کنیم؟»،

این بدین معناست که امیر المومنین عمر از [ثبوت] این دلیل مطمئن نبود، و این هم برای عمر پیش آمده هم برای صحابه ای در مرتبه ای پایین تر از ایشان و هم برای تابعین، و همینطور برای کسانی که بعدا آمدند از جمله اتباع تابعین تا روز ما و تا روز قیامت. یعنی اینکه انسان از درستی یک دلیل مطمئن نباشد.

چه بسیار سخنان اهل علم را دیده ایم که شامل احادیثی بوده که برخی از علما آن را صحیح دانسته اند و برخی دیگر آن را ضعیف تشخیص داده اند؛ و این به دلیل عدم اطمینان از [درستی] نقل آن از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بوده است.

سبب سوم:

ممکن است حدیثی به او رسیده اما فراموشش کرده باشد، و تنها پروردگار است که دچار فراموشی نمی شود، و بسیار

پیش می آید که شخصی حدیثی را فراموش می کند، و بلکه حتی ممکن است آیه ای را فراموش کند،

روزی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در میان اصحاب خویش بودند و آیه ای را از روی فراموشی نگفتند، و ابی ابن کعب با ایشان بود، پس چون نماز را به پایان رساندند خطاب به او (یعنی کعب) فرمودند: «کاش آن را به من یادآوری می کردی». این در حالی است که وحی بر ایشان نازل می شود و پروردگار خطاب به ایشان فرموده است:

{سَنُفَرِّقُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى}
[الأعلى: 6-7].

{ما به زودی [قرآن را] بر تو میخوانیم؛ پس تو [آن را] فراموش نخواهی کرد؛ مگر آنچه را که الله بخواهد؛ همانا او آشکار و نهان را می داند} [اعلی: ۶-۷].

از جمله این موارد - یعنی این حالت که حدیثی به شخص رسیده باشد اما آن را فراموش کرده باشد - داستان عمر بن الخطاب با عمار بن یاسر - رضی الله عنهما - است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آنان را برای کاری فرستاد، پس هر دو [در خواب] جُنُب شدند.

عمار اما اجتهاد کرد و طهارت با خاک را همانند طهارت با آب تشخیص داد، بنابراین مانند حیوان که خود را در خاک غلت می دهد در خاک غلتید، تا خاک به همه بدنش برسد، همانطور که آب [در غسل] باید به همه بدن برسد و با همان

نماز خواند. اما عمر - رضی الله عنه - نماز نخواند... سپس به نزد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آمدند و آنان را به آنچه درست است راهنمایی کرد، و قال لعمار: «إنما كان يكفيك أن تقول بيديك هكذا» - وضرب بيديه الأرض مرة واحدة، ثم مسح الشمال على اليمين، وظاهر كفیه ووجهه. پس رو به عمار فرمود: «برای تو کافی است با دستانت چنین کنی» و یک بار دستانش را به زمین زد، سپس با [دست] چپش [دست] راست و پشت دستان و چهره اش را مسح کرد.

عمار - رضی الله عنه - این حدیث را در دوران خلافت عمر و قبل از آن روایت می کرد، اما یک روز عمر او را فرا خواند و گفت: این چه حدیثی است که روایت می کنی؟ پس عمار گفت: آیا آن هنگام را یادت هست که رسول الله ما را برای حاجتی فرستاد و جُنُب شدیم؛ تو نماز نخواندی و من در خاک غلتیدم، و پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود:

«إنما كان يكفيك أن تقول كذا وكذا». «همانا برایت کافی بود که با دستانت چنین و چنین کنی». اما عمر آن را به یاد نیاورد، و گفت: از الله پروا کن ای عمار، پس عمار گفت: اگر می خواهی بنابر آنچه الله بر من از طاعت تو واجب ساخته آن را به مردم نگویم، چنین خواهم کرد (یعنی اطاعت امر تو را می کنم) پس عمر گفت: مسئولیت آنچه گفته ای را به تو می سپاریم، یعنی آن را به مردم بگو (اما مسئولیت سخنت با خودت باشد).

عمر این را که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - تیمم را همانند حَدَّث اصغر (بی وضویی) برای حالت جنابت نیز [مشروع] قرار داده به یاد نیاورد، و ابن مسعود نیز در این امر هم رای عمر بود و بین او و ابوموسی - رضی الله عنه - بر سر این مسئله مناظره ای رخ داد، و ابوموسی سخن عمار به عمر را برای او بازگو کرد، اما ابن مسعود گفت: آیا ندیدی که عمر به قول عمار قانع نشد؟ ابوموسی گفت: سخن عمار را رها کن، درباره این آیه - یعنی آیه سوره مائده - چه می گویی؟ پس ابن مسعود پاسخی نداد.

اما بدون شک حق با گروهی است که می گویند جنب نیز [در صورت عدم امکان غسل با آب] تیمم می کند، همانطور که شخصی که دچار حَدَّث اصغر شده تیمم می کند،

غرض آنکه انسان شاید فراموش کند و حکم شرعی از او پنهان بماند، و سخنی بگوید که برای گفتن آن معذور است، اما کسی که دلیل را می داند معذور نیست. این ها دو سبب بود.

سبب چهارم:

اینکه دلیل به او رسیده، اما آن را بر خلاف مراد [اصلی و درست آن] فهمیده باشد.

برای این دو مثال می آوریم:

مثال اول از قرآن و مثال دوم از سنت:

۱- از قرآن، این سخن حق تعالی که می فرماید: {و اگر بیمار یا مسافرید یا هر یک از شما از محل قضای حاجت آمده است یا زنان را لمس کرده اید (با زنان آمیزش کرده اید) و آب نمی یابید، با خاکی پاک تیمم کنید} [مأئده: ۶]،

علما رحمهم الله درباره معنای {یا زنان را لمس کردید} اختلاف نظر دارند؛ برخی این را مطلق لمس دانسته اند، و برخی دیگر از این آیه این را فهمیده اند که منظور لمسی است که شهوت انگیز باشد، و برخی دیگر آن را به معنای جماع (همبستری) فهمیده اند، و این رای ابن عباس - رضی الله عنهما - است.

اما اگر در آیه تأمل کنی خواهی دید که قول درست، قول کسانی است که آن را جماع دانسته اند؛ زیرا الله تبارک و تعالی دو نوع از طهارت با آب را ذکر کرده است: طهارت از حَدَّث اصغر و حدث اکبر.

درباره حدث اصغر این سخن حق تعالی آمده است که: {صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک [بشوید]} [مأئده: ۶].

اما درباره رفع حدیث اکبر می فرماید: {و اگر جُنُب بودید خود را [با غسل کردن] پاک کنید} [مأئده: ۶].

فراخور بلاغت این بود که همچنین موجب طهارت [آنچه باعث وجوب این طهارت می شود] را در طهارت تیمم ذکر کند،

و این سخن حق تعالی که: {یا کسی از شما از محل قضای حاجت آمده است} [مأئده: ۶] اشاره به موجب طهارت در حدث اصغر است (آنچه وضو را باطل می کند)... و این سخن پروردگار متعال که: {یا زنان را لمس کردید} [مأئده: ۶] اشاره به موجب طهارت در حدث اکبر است (آنچه غسل را واجب می کند).

و اگر این ملامسه که در آیه آمده را به معنای لمس بدن بدانیم (نه کنایه از جماع) در این آیه دو موجب از موجبات رفع حدث اصغر ذکر شده، بدون آنکه هیچ یک از موجبات رفع حدث اکبر ذکر شده باشد، و این برخلاف فراخور بلاغت قرآنی است،

کسانی که از این آیه این را دانسته اند که منظور مطلق لمس است، گفته اند: اگر مردی پوست زنی را لمس کند وضویش باطل می شود، یا اگر او را از روی شهوت لمس کند وضویش باطل می شود و اگر از روی شهوت نباشد باطل نمی شود، اما درست آن است که در هر دو حالت وضو باطل نمی شود، و روایت شده که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - یکی از زنانش را بوسید، و سپس به نماز رفت و وضو نگرفت، و این از چند طریق روایت شده که همدیگر را تقویت می کنند.

۲- از سنت: هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از غزوه احزاب بازگشت و ساز و برگ جنگ را نهاد، جبرئیل آمد و گفت: من اسلحه را نگذاشته ام، پس به سوی بنی

قریظه برو. آنگاه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - اصحابش را فرمان داد تا خارج شوند و فرمود:

«لا یصلین أحد العصر إلا فی بنی قریظه»، الحدیث، «کسی از شما نماز عصر را به جا نیاورد مگر در بنی قریظه»، تا پایان حدیث. صحابه درباره فهم این سخن دچار اختلاف شدند؛ برخی منظور پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را چنین دریافتند که منظور ایشان مبادرت و عجله در خروج است تا هنگامی که وقت عصر فرا می رسد در بنی قریظه باشند، و هنگامی که در میانه راه وقت نماز عصر شد نماز را ادا کردند و آن را به تاخیر نینداختند که وقتش خارج شود.

برخی دیگر اما منظور رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را اینطور متوجه شدند که یعنی نماز را ادا نکنند مگر وقتی که به بنی قریظه برسند؛ پس آن را به تاخیر انداختند تا آنکه به آنجا رسیدند و آن را خارج از وقتش ادا کردند.

بی شک حق با کسانی بود که نماز را در وقت آن ادا کردند؛ زیرا نصوص درباره وجوب ادای نماز در وقت آن نصوصی است محکم و این نص، نصی است متشابه. و روش علمی این است که متشابه بر محکم حمل شود.

پس یکی از اسباب اختلاف این است که شخص یک دلیل را برخلاف مراد الله و پیامبرش بداند، و این سبب چهارم بود.

سبب پنجم:

اینکه حدیث به او رسیده باشد، اما حدیثی که به او رسیده منسوخ شده باشد و حدیث ناسخ به او نرسیده باشد. در این حالت حدیثی که به او رسیده صحیح است و منظور و معنای حدیث را نیز می فهمد، اما منسوخ است و عالم خبر از نسخ آن را ندارد که در این صورت معذور است؛ زیرا اصل بر عدم نسخ است تا آنکه از ناسخ آگاه شود.

از جمله این، رای ابن مسعود - رضی الله عنه - بود... که انسان در هنگام رکوع دستانش را کجا می گذارد؟

در آغاز اسلام برای نمازگزاران «تطبیق» مشروع بود، یعنی آنکه دستانش را به هم چسبانده و بین زانوهایش (رانهایش) قرار دهد. این کار در آغاز اسلام مشروع بود، سپس منسوخ شد، و مشروع آن شد که انسان در هنگام رکوع، دستانش را بر روی زانوی هایش قرار دهد. در صحیح بخاری و نزد دیگران نسخ این امر به ثبوت رسیده، اما ابن مسعود - رضی الله عنه - از نسخ آگاه نشده بود، بنابراین دستانش را به هم می چسباند. ایشان نزد علقمه و اسود نماز گزارد و آنان دستانشان را [در رکوع] بر زانوهایشان قرار دادند، اما او - رضی الله عنه - آنان را از این کار نهی کرد و به تطبیق امرشان کرد... چرا؟ چون او از نسخ آگاه نشده بود، و انسان جز بر حسب توانایی خود مکلف نمی شود.

الله تعالی می فرماید: {الله به هیچ کس جز به اندازه توانش تکلیف نمی کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده است به سود اوست و آنچه [بدی] کسب کرده است به زیان اوست.

[پیامبران و مؤمنان گفتند:] پروردگارا، اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را بازخواست نکن. پروردگارا، بار گران [و تکلیف سنگین] بر [دوش] ما مگذار؛ چنان که آن را [به مجازات گناه و سرکشی،] بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند [= یهودیان] نهادی. پروردگارا، آنچه که تاب تحملش را نداریم بر [دوش] ما مگذار و ما را بیمارز و به ما رحم کن. تو یار [و کارساز] مایی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان} [بقره: ۲۸۶].

سبب ششم:

اینکه معتقد باشد دلیل مورد نظر در برابر دلیلی قوی تر از نص یا اجماع قرار داد.

یعنی آنکه دلیل به شخص می رسد اما بنابر نظر او، این دلیل در تعارض با دلیلی قوی تر که ممکن است نص یا اجماع باشد قرار دارد، و این مورد در اختلاف میان ائمه بسیار است.

و از بسیاری می شنویم که درباره مسئله ای اجماع را نقل می کنند، اما در هنگام تامل مشخص می شود که اجماع نیست.

از عجیبترین موارد نقل اجماع این است که برخی گفته اند: اجماع نموده اند که گواهی برده قبول می شود، و دیگرانی گفته اند: اجماع کرده اند که شهادت برده پذیرفته نمی شود!

این از مسائل عجیبی است که نقل شده است، زیرا برخی از مردم هرگاه دیدند که علمای اطرافشان درباره یک رای متفق القول هستند گمان می کنند که قول آنان مخالفی ندارد،

چون گمان می کنند که این مقتضای نص است، در نتیجه در ذهن او دو دلیل یکجا می شود: نص و اجماع،

و شاید آن را مقتضای قیاس صحیح و نظر صحیح تصور کند و حکم کند که اختلافی در این باره وجود ندارد، و نص و قیاسی که نزد او استوار و صحیح به نظر می آید مخالفی ندارد، حال آنکه قضیه بر عکس است.

در این باره می توان رای ابن عباس - رضی الله عنهما - درباره ربای فضل را مثال زد.

از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - ثابت است که ایشان فرمودند: «همانا ربا در نسیه است».

و ثبت عنه في حديث عبادة بن الصامت وغيره: «أن الربا يكون في النسية وفي الزيادة». حال آنکه در حدیث عباده بن صامت و دیگران از ایشان - صلی الله علیه وسلم - ثابت است که فرمودند: «همانا ربا در نسیه و در فضل است».

بنابر این علما پس از ابن عباس بر این اجماع کرده اند که ربا بر دو نوع است: ربای فضل و ربای نسیه.

اما ابن عباس جز این را نمی پذیرفت که ربا تنها در نسیه است. مثال: اگر یک صاع از گندم را به دو صاع گندم بفروشی و این فروش (مبادله) دست به دست باشد، این نزد ابن عباس اشکالی ندارد، زیرا از نظر او ربا تنها در صورت نسیه است. (یعنی اضافه ای که در مقابل دادن فرصت و تاخیر وفای دین باشد).

«و اگر مثلاً یک مثقال طلا را در برابر دو مثقال طلا بفروشی و این معامله دست به دست باشد - در همان وقت صورت بگیرد -»، این نزد او ربا نیست.

اما اگر دریافت با تاخیر انجام شود و تو به من یک مثقال بدهی و من بدل آن را به تو ندهم مگر بعد از آنکه جدا شویم [بنابر رای ابن عباس] این رباست؛ زیرا ابن عباس - رضی الله عنه - بر این رای است که این حصر (انما) مانع از وقوع ربا در غیر آن می شود، واضح است که «انما» مفید حصر است؛ و این دال بر آن است که غیر آن ربا نیست، اما در حقیقت آنچه حدیث عباده دال بر آن است، نشان می دهد که فضل هم از رباست، زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرمایند: «من زاد أو استزاد فقد أربى». «کسی که [یکی از دو پیمانه را] بیشتر کند یا بیشتر بخواهد، مرتکب ربا شده است».

بنابراین، موضع ما در قبال حدیثی که ابن عباس بدان استدلال کرده چیست؟

موضع ما چنین است که آن را بر وجهی حمل می کنیم که با حدیث دیگری که نشان می دهد در فضل (بیشتر بودن یکی از دو پیمانه) نیز ربا داخل است، در توافق قرار بگیرد، به این شکل که می گوئیم: همانا ربای شدیدی که اهل جاهلیت انجامش می دادند

و این سخن حق تعالی درباره آن نازل شده همان ربای نسیه است: {ای کسانی که ایمان آورده اید، ربا را [با سود] چندبرابر نخورید} [آل عمران: ۱۳۰]. اما ربای فضل آن

ربای شدید بزرگ نیست، از این رو ابن قیم در کتابش «إعلام الموقعین» تحریم ربای فضل را از باب تحریم وسایل دانسته، نه از باب تحریم مقاصد.

سبب هفتم:

اینکه عالم از حدیثی ضعیف بهره بگیرد یا استدلالش ضعیف باشد.

و این بسیار است، به عنوان مثال، یعنی مثال برای استدلال به حدیث ضعیف: نظر بسیاری از علما مبنی بر استحباب نماز تسبیح است، یعنی آنکه شخص دو رکعت نماز بخواند، که در آن سوره فاتحه بخواند و پانزده تسبیح گوید،

و همینطور در رکوع و سجود، تا پایان آن که روش آن را به یاد ندارم؛ زیرا من معتقد نیستم که این نماز مشروع باشد. برخی نیز نماز تسبیح را بدعتی مکروه می دانند، و اینکه حدیث آن صحیح نیست، از جمله امام احمد - رحمه الله - که می گوید: «و این [نماز] از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به صحت نرسیده است».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - می گوید:

«این حدیث دروغ بر رسول الله است»، و در حقیقت هر کس در این نماز تأمل نماید متوجه می شود این نام شاذ است، حتی نسبت به شرع، زیرا یک عبادت یا باید برای دل سودمند باشد و برای صلاح قلب لازم باشد؛ بنابراین در هر وقتی و در هر مکانی مشروع است، یا آنکه سودمند نباشد و بنابراین

مشروع هم نباشد، اما در حدیثی که درباره این نماز وارد شده، چنین آمده که انسان این نماز را هر روز یا هر هفته یا هر ماه یا یک بار در عمر ادا کند، و چنین چیزی در شرع نظیری ندارد و این دال بر شاذ بودن آن از نظر سند و متن است، و کسانی که آن را دروغین می دانند - مانند شیخ الاسلام ابن تیمیه - سخنشان درست است، برای همین شیخ الاسلام می گوید: «هیچ یک از امامان آن را مستحب ندانسته اند».

من از آنجا این نماز را مثال زدم چون بسیاری از مردان و زنان درباره آن می پرسند، و می ترسم که این بدعت تبدیل به امری مشروع شود، بنابراین می گویم که این بدعت است، این را می گویم حتی اگر این حرف برای برخی از مردم سنگین باشد.

زیرا ما معتقدیم هر کاری که از روی دینداری برای الله - سبحانه - انجام شود اما در کتاب الله یا در سنت پیامبر او نباشد، این کار بدعت است.

همچنین کسی که قولش از نظر استدلال ضعیف است. دلیل قوی است، اما از نظر استدلال به آن ضعیف است.

مثالش آن چیزی است که برخی از علما از حدیث: «ذبح جنین، همان ذبح مادرش است» برداشت کرده اند؛ زیرا آنچه نزد علما درباره این حدیث معروف است، آن است که اگر مادر جنین ذبح شود، ذبح حیوان مادر ذبح او نیز به شمار می آید، یعنی اگر جنین بعد از ذبح مادر از شکم آن بیرون آورده

شود نیازی به ذبح دوباره اش نیست؛ زیرا او مرده است و پس از مرگش ذبح او فایده ای ندارد.

برخی از علما اما این را از حدیث فهمیده اند که ذبح جنین مانند ذبح مادرش است، یعنی با بریدن و دجین (رگهای گردن) و ریختن خون حاصل می شود، اما این فهمی است بعید،

و آنچه این فهم را دور می کند این است که بعد از مردن حیوان [در صورت بریدن گردنش] خونی روان نمی شود.

و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «هرگاه خون ریخته شد و نام الله بر آن برده شد، پس [آن حیوان را] بخور.» و واضح است که بعد از مرگ حیوان، ریختن خون آن ممکن نیست.

اینها اسبابی است که دوست داشتم به آن اشاره کنم، با وجود آنکه این اسباب بسیار زیاد است و دریایی است بی ساحل، اما پس از همه این موارد، موضع ما باید چه باشد؟

آنچه در آغاز این بحث گفتم: مردم به سبب رسانه های صوتی، چاپی و تصویری و به سبب اختلاف علما یا اختلاف سخن کسانی که در این رسانه ها سخن می گویند، دچار شک شده و می گویند: از چه کسی پیروی کنیم؟

آنقدر آهوها زیاد شدند که خراش (صیاد)

نمی داند چه شکار کند!

اینجا می گوئیم: موضع ما درباره این اختلاف، یعنی اختلاف علمایی که به علم و دینداری شان اطمینان داریم، نه

کسانی که به عنوان عالم شناخته می شوند اما از اهل علم نیستند؛

چون ما اینها را عالم به شمار نمی آوریم، و سخنان آنان را از جمله اقوال اهل علم نمی دانیم... اما منظور ما علمایی هستند که به دلسوزی امت و اسلام و علم معروفند؛ موضع ما در قبال آنان بر دو وجه است:

۱- چگونه این امامان، با مقتضای قرآن و سنت پیامبر مخالفت کرده اند؟

این را می توان با آن دسته از اسباب اختلاف که ذکر کردیم دانست، و همچنین با اسبابی که ذکر نکردیم، که بسیار است و برای طالب علم - حتی اگر در علم متبحر نباشد - آشکار می گردد.

۲- موضع ما در قبال پیروی از آنان چیست؟ از کدام یک از این علما پیروی کنیم؟

آیا انسان باید از یک امام پیروی کند و هرگز از قول او خارج نشود حتی اگر رای درست با عالمی دیگر باشد؟ یعنی همان کاری که متعصبان مذاهب انجام می دهند، یا آنکه از آنچه دلایلش نزد او راجح است و آن را درست تر می داند پیروی کند حتی اگر مخالف قول امامی باشد که به او منتسب است؟

پاسخ همان مورد دوم است. برای کسی که دلیل به او رسیده واجب آن است که از دلیل پیروی کند، حتی اگر به مخالفت با هر یک از امامان بینجامد.

البته در صورتی که با اجماع ائمه مخالفت نکند. و کسی که معتقد باشد جز پیامبر - صلی الله علیه وسلم - کسی دیگر هست که باید در هر حال و در هر زمان از قول و فعل او پیروی کرد، این یعنی گواهی داده که کسی جز او از ویژگی های پیامبری برخوردار است، زیرا کسی نیست که قولش چنین حکمی را داشته باشد [و همیشه و در همه حال واجب الاتباع باشد] مگر رسول الله - صلی الله علیه وسلم، و هیچ کس نیست مگر آنکه قولش [گاه] پذیرفته و [گاه] ترک می شود، مگر رسول الله - صلی الله علیه وسلم -.

اما هنوز مشکل باقی است؛ چون در این صورت وارد یک چرخه [باطل] می شویم: کیست که توانایی استنباط احکام از ادله شرع را دارد؟

این یک مشکل است؛ زیرا هر کسی می آید و می گوید: من این توانایی را دارم. و این در حقیقت چیز خوبی نیست. بله در اصل این چیز خوبی است؛ اینکه راهنمایی هر انسانی کتاب الله و سنت پیامبرش باشد، اما اینکه ما دروازه را برای هر کسی که بتواند دلیل را به زبان آورد اما معنایش و فحواش را نداند باز کنیم و بگوییم تو مجتهد هستی و هر چه می خواهی بگو، این به تباهی شدن شریعت و تباهی مردم و جامعه منجر می شود. مردم در این باب (فهم دلیل) به سه گروه تقسیم می شوند:

۱- عالمی که الله به او علم و فهم عطا کرده است.

۲- طالب علمی که علمی نزد اوست، اما هنوز به درجهٔ تبحر نرسیده است.

۳- شخص عامی که چیزی نمی داند.

شخص نخست حق دارد که اجتهاد کند و آنچه را که مقتضای دلیل است بگوید، و بلکه واجب است آن را بگوید، حتی اگر مردم با او مخالفت کنند؛ زیرا او به این کار امر شده است:

قال تعالى: {الْعِلْمَةُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ} [النساء: 83]،

الله تعالی می فرماید: {افرادی از آنان که اهل [فهم و] استنباط هستند قطعاً آن را میدانند} [نساء: ۸۳]،

او از اهل استنباط است که معنا و دلالت کلام الله و سخن پیامبرش را می دانند.

اما گروه دوم که الله به او علمی عطا کرده اما هنوز به درجهٔ نخست نرسیده، اشکالی ندارد که عموم ها و اطلاق ها و آنچه به او رسیده را برگیرد و به آن عمل کند، اما باید در این باره محتاط باشد و در پرسش از علمایی که از او بالاترند کوتاهی نکند، زیرا ممکن است دچار خطا شود،

و چه بسا علم او به موردی نرسد؛ و آنچه را که عام بود تخصیص کند و آنچه را که مطلق بود مقید کند، یا آنچه را که محکم است منسوخ بداند، و این را نداند.

اما گروه سوم یعنی کسانی که علمی ندارند؛ این گروه باید از علما بپرسند. الله تعالی می فرماید:

{فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} [الأنبياء:7]، وفي آية أخرى: {إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ} [النحل:43-44].

{پس از اهل علم سؤال کنید، اگر نمی دانید} [انبياء: ۷]،

و در آیه ای دیگر: {اگر نمی دانید، با دلایل آشکار و نوشته ها} [نحل: ۴۳-۴۴]،

وظیفه این شخص آن است که بپرسد، اما از چه کسی؟ در سرزمین او علمای بسیاری هستند و هر کسی ادعا می کند که عالم است، یا مردم درباره او می گویند که عالم است. بنابراین از چه کسی بپرسد؟

آیا باید بگوییم که باید جستجو کنی و آنکه به رای درست نزدیکتر است را پیدا کنی؛ و از او بپرسی و سپس قول او را بگیری؟ یا بگوییم: از هر کسی که خودت خواستی و او را اهل علم پنداشی بپرس؟ چون شاید کسی که در درجه کمتری است در مسئله ای خاص توفیق رای درست بیابد، و کسی که از او بالاتر و عالمتر است در آن مسئله توفیق نیابد.

برخی بر این رای هستند که بر عامی واجب است از میان علمای سرزمینش از کسی که او را از نظر علمی مطمئن تر می داند بپرسد؛ زیرا همانطور که شخصی که بیمار شده برای بیماری اش کسی را که او را در پزشکی قوی تر می داند

برمی‌گزینند، همین‌طور اینجا نیز باید چنین کند؛ زیرا علم نیز داروی دل‌هاست،

یعنی همان‌طور که برای بیماری ات کسی را انتخاب می‌کنی که [در علم طب] قوی‌تر است، اینجا نیز باید کسی را که از نظر علم [دین] قوی‌تر است برگزینی زیرا تفاوتی بین این دو نیست.

برخی نیز می‌گویند این کار واجب نیست؛ زیرا حتی آنی که از نظر علمی قوی‌تر است شاید در هر مسئله‌ای به صورت جداگانه آگاه‌تر و عالم‌تر نباشد. آنچه این قول را قوی می‌کند این است که مردم در دوران صحابه - رضی الله عنهم - در حضور فاضل (آنکه علمش بیشتر است) از مفضل (آنکه در علم و جایگاه پایین‌تر است) سوال می‌کردند.

در این مسئله نظر من این است که از کسی که او را از نظر دین و علم بهتر می‌داند بپرسد اما این واجب نیست؛ زیرا کسی که بهتر است می‌تواند در یک مسئله به خصوص دچار اشتباه شود، و کسی که مفضل است ممکن است در آن مسئله به رای صواب برود، پس این بر اساس اولویت است، و ارجح آن است که از کسی که به سبب علم و پارسائی و دیانت به صواب نزدیک‌تر است (به علم و ورع دینداری نزدیک‌تر است) بپرسد.

در پایان، خودم و برادران مسلمانم و به ویژه طلاب علم را توصیه می‌کنم که هرگاه برای انسان، نازله‌ای از مسائل علم (پرسش‌های نوپدید) پیش آمد، عجله نکند تا آنکه مطمئن

شود و به علم برسد، سپس آن را به زبان آورد؛ تا آنکه بدون علم سخنی را به الله نسبت ندهد.

زیرا مفتی واسطه ای است بین مردم و خداوند که شریعت الله را چنانکه از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - ثابت شده به مردم می رساند، همانطور که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید:

«العلماء ورثة الأنبياء». «علما وارثان پیامبرانند».

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «قاضیان سه دسته اند: یک قاضی در بهشت و آن کسی است که حق را بداند و بر اساس آن حکم کند».

همچنین اگر مسئله جدیدی برایت پیش آمد، باید دل را به سوی الله متوجه کنی و به سوی او اظهار نیاز کنی تا فهم و علم را به تو عطا کند، به ویژه در مورد مسائل بزرگی که بر بسیاری از مردم پوشیده است.

یکی از مشایخ ما به من گفت: برای کسی که از او پرسش کرده اند شایسته این است که با استنباط از این قول حق تعالی بسیار استغفار کند:

{إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا} [النساء: 105-106]،

{ما [این] کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به [موجب] آنچه الله به تو آموخته است در میان مردم داورى کنی؛ و مدافع

خیانتکاران مباش. و از الله آمرزش بخواه. بی تردید، الله
آمرزندهٔ مهربان است} [نساء: ۱۰۵-۱۰۶]،

زیرا استغفار بسیار، موجب از بین رفتن اثر گناهان می
شود که خود سبب فراموشی علم و جهل هستند؛

كما قال تعالى: {فَبِمَا نَقُضُهُمْ مِّيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ}
[المائدة: 13].

چنانکه الله تعالی می فرماید: {پس به [سزای]
پیمان شکنیشان، آنان را از رحمت خویش دور ساختیم و
دل هایشان را سخت گردانیدیم؛ [زیرا با تغییر لفظ و تأویل
معنا] سخنان [الله] را از جایگاهش تحریف می کنند و بخشی
از آنچه را به آن پند داده شدند فراموش کردند} [مائده: ۱۳].

از شافعی نقل شده که چنین سروده است:

حفظ بدم را به نزد «وکیع» شکایت کردم

پس مرا به ترک گناهان راهنمایی کرد

و گفت: بدان که علم نور است

و گناهکار از نور پروردگار محروم می شود

بنابر این ناگزیر استغفار سببی است برای گشایش خداوند
برای بنده.

و از الله برای خود و شما توفیق و سداد را خواهانم،

و اینکه ما را با سخن پایدار در دنیا و در آخرت ثابت قدم گرداند، و دل‌های ما را پس از هدایت دستخوش گمراهی قرار نده و اینکه از سوی خود به ما رحمتی عطا کند؛ همانا او بخشنده است.

و در آغاز و پایان، ستایش از آن الله پروردگار جهانیان است.

و درود الله متعال و سلام او بر پیامبر ما محمد و بر آل و اصحابشان باد.

*

فهرست

اختلاف علما اسباب آن و موضع ما در قبال این اختلاف.....	2
مقدمه.....	2